

استرخا اللیترین

شفاق

عرق استرخا  
نوعی است که در  
طبعه سرد و تر است

دول الحلق فی الحلق

قوة الحلق

صاف کنند و بیهوده شقال سنگجبین که صفتش در وجع الس گذشت اینجمله میگرم غرغره کنند استرخا و  
 اللوزین یعنی سست شدن و در گردن زبان رباعی چون سستی لوزین حادث گردد و  
 احوال تو از حدوث آن بدگردد و گر غرغره سازی ز گلاب و بازو و طاهر شودت فائده میبرد و عدد  
 صفت غرغره مذکور بازوده عدد نیمکوب ساخته در یک پیاله آب جوشانند تا نیمه  
 آید پس صاف نمایند و قدری گلاب اضافه نموده میگرم غرغره کنند شفاق یعنی در دو گلو چون  
 از حدوث خون باشد علامتش سرخی چشم پری گهاست رباعی در دو گلو چو فصد کردی بخور آب  
 بشربت نیلوفر از آب سماق مثل آن غرغره ات هر چند که بیشتر بود نیکوتر صفت شربت نیلوفر  
 و زرکام گرم مذکور شد و بایادانست که در شفاق واجبست که فصد را به دفعات کنند تا موجب یادتی ضعف  
 نشود تا خیر نکند فصدی که در زیر زبان است در ابتدا و قبل فصد از غرغره صد کنند که غرغره در  
 ابتدای سولمست و الم جذب ماده زیاده کند و بعد از فصد آب سماق و امثال آن از آب زردک و  
 شاه توت و غوره و سرکه و انار ترش و غیر اینها میگرم ساخته غرغره کنند و غذاهاش منقشه شود اگر  
 کشتیز و آب تر سندی یا آب لوبانیا ریخ خورند و تلیمین طبیعت بجهت که در شقوقه خواهد آمد کنند و مزاج  
 بانتهاده شقال مغز فلووس او در یک سیر شیر گاوی با شیر سبوس گندم حل کرده و صاف نموده و در شقال  
 روغن بادام که صفتش در صداع سوداوی معلومست اضافه نموده زمان زمان نیمگرم غرغره کنند  
 و غذا آب بخورد و نمیکوفته و آب مزاج جوان و ماش منقشه و اسفاناج بی قنق خورند و حوال الحلق فی الحلق  
 یعنی آمدن زرد و رگلوی علامتش اندوه و خروج خون رقیق از حلق رباعی ای خون بگلوبت زرد  
 و او خیر خون آمده پر دم رگلوی تو بدره گر غرغره سازی آب خردل بنمک و پییزی نبود ترا از آن نافع تر  
 صفت غرغره مذکور خردل نمیکوفته و در شقال در یک پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف  
 کنند و پنج شقال نمک در آن حل کرده میگرم غرغره کنند قرصه الحلق یعنی ریش گلو و علامتش سرد و بیرون  
 آمدن ریم و تخمست رباعی چون شد گلو تیوریش ای نور لبهر گویم سخنی از سخن در بگذرد  
 تخم گل انروزت سبکوبان + اندک اندک بموم روغن پیچور + ملا و بموم روغن روغن است که

از موم کافوری و روغن گل ساخته باشند و طریق ترشیش آنست که یکدوم و نیم موم کافوری را در سه  
 ورم و نیم روغن گل که در قرحه الاذن تحریر یافت حل کرده آنزورت دو ورم فرو برند و تخم گل یکم کوفته  
 بخیته اضافه نمایند و مخلوطها کرده یک اینزده تخم مرغ آلوده سازند و فرو برند و غذا از زرده  
 تخم مرغ نیم شب سازند **ثبث العظم و الشوک فی الحلق** یعنی بند شدن استخوان بیافا  
 در گلوئی ریاضی چون بریده استخوان همانند یافار + در چون گلوئی کس با چهارده هر لقمه که چیزی فرو  
 بردن آن تشوش سرد سفید باشد بسیار بلع الایره یعنی فرو بردن سوزن علاج اینم مرض خاصه  
 ناظم است ریاضی سوزن چو فرو بری گروی بر بخور + تدبیر تر باشد از حکمت دور + باید در می  
 سوده ز مقناطیسست + خوردن ز پنی دو آب با نگو + طریق اختیار کردن مقناطیس آنست که مقناطیس را  
 که سنگ آهن را گونید یکدم گرفته بکوبند و بپزند و صلایه کرده بیک قاشق شراب انگوری آمیزند و بنا  
 سیل کنند چون نزدیک نیم ساعت نجومی بگذرد سنا یکی پنج مثقال گلسرخ و نفیسه هر یک و مثقال  
 سپستان سی عدد و هر دو یک پالک آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کرده و شیر خشک شیره دار  
 پانزده مثقال در آب آن حل کرده و صاف ساخته نیم گرم بیاشانند تا چند مجلس طبیعت اجابت کند  
 و مقناطیس سوده سوزن را بنحو جذب کرده باشد و اطراف و جوانبش گرفته باذن حق سبحانه  
 بیرون آرد و بعد از خروج سوزن شربت قند و گلاب تخم ریحان ریخت نمایند و غذا نخورد آب خوردند و موم  
 المرئی یعنی آماس مجری طعام از حلق مجده علامتش در جمیع اقسام درد میان و شاند  
 و در موی تپ پری که ما و نرمی نبض در صفراوی تب تیز و سرعت نبض زردی قاروره  
 و در بلغمی سپیدی و رطوبت بینی و در سوداوی خشکی دندان و نیرگی رنگین و بول چشم  
 روی است ریاضی مجرای غذا بجانب سده اگر آماس کندی و آب اسنگره چون سو آب اس شخص  
 گردد + تدبیر بنا سبش کرلی و انشور یعنی بحسب ماده تنقیه نمایند و بعد تاویل با شربه  
 سوافقه فرمایند **تجربه الصوت** یعنی گرفتگی آواز چون از گرمی و خشکی بود علامتش بسیار  
 میل آب و خشکی دندان و در شستی زبان است ریاضی آواز تو چون گرفتند پدم پندید +

از موم کافوری و روغن گل ساخته باشند و طریق ترشیش آنست که یکدوم و نیم موم کافوری را در سه ورم و نیم روغن گل که در قرحه الاذن تحریر یافت حل کرده آنزورت دو ورم فرو برند و تخم گل یکم کوفته بخیته اضافه نمایند و مخلوطها کرده یک اینزده تخم مرغ آلوده سازند و فرو برند و غذا از زرده تخم مرغ نیم شب سازند ثبث العظم و الشوک فی الحلق یعنی بند شدن استخوان بیافا در گلوئی ریاضی چون بریده استخوان همانند یافار + در چون گلوئی کس با چهارده هر لقمه که چیزی فرو بردن آن تشوش سرد سفید باشد بسیار بلع الایره یعنی فرو بردن سوزن علاج اینم مرض خاصه ناظم است ریاضی سوزن چو فرو بری گروی بر بخور + تدبیر تر باشد از حکمت دور + باید در می سوده ز مقناطیسست + خوردن ز پنی دو آب با نگو + طریق اختیار کردن مقناطیس آنست که مقناطیس را که سنگ آهن را گونید یکدم گرفته بکوبند و بپزند و صلایه کرده بیک قاشق شراب انگوری آمیزند و بنا سیل کنند چون نزدیک نیم ساعت نجومی بگذرد سنا یکی پنج مثقال گلسرخ و نفیسه هر یک و مثقال سپستان سی عدد و هر دو یک پالک آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کرده و شیر خشک شیره دار پانزده مثقال در آب آن حل کرده و صاف ساخته نیم گرم بیاشانند تا چند مجلس طبیعت اجابت کند و مقناطیس سوده سوزن را بنحو جذب کرده باشد و اطراف و جوانبش گرفته باذن حق سبحانه بیرون آرد و بعد از خروج سوزن شربت قند و گلاب تخم ریحان ریخت نمایند و غذا نخورد آب خوردند و موم المرئی یعنی آماس مجری طعام از حلق مجده علامتش در جمیع اقسام درد میان و شاند و در موی تپ پری که ما و نرمی نبض در صفراوی تب تیز و سرعت نبض زردی قاروره و در بلغمی سپیدی و رطوبت بینی و در سوداوی خشکی دندان و نیرگی رنگین و بول چشم روی است ریاضی مجرای غذا بجانب سده اگر آماس کندی و آب اسنگره چون سو آب اس شخص گردد + تدبیر بنا سبش کرلی و انشور یعنی بحسب ماده تنقیه نمایند و بعد تاویل با شربه سوافقه فرمایند تجربه الصوت یعنی گرفتگی آواز چون از گرمی و خشکی بود علامتش بسیار میل آب و خشکی دندان و در شستی زبان است ریاضی آواز تو چون گرفتند پدم پندید +







صفت سنجبین در استرخاء اللسان گذشت قلوه الکلبین یعنی گی تیره است رباعی چون کلم شود  
 شیر بود طبعش تیز راسته نهای در طریق بر شیر آب جو خوشبهرت بنامه فر + و زورون هر چه درم باشد  
 صفت شربت نیلوفر ذرات الصدروان نشد امراض معده و وجع المعده یعنی در بود  
 چون از یاد بود علامت شش انتقال در و از موضع به موضع رباعی از یاد چو در معده شد عارض کس  
 بیشتر از این استی پاس نفس + ریوننده بشربت وینارش + پر پیرو و شش نشانی اگر در کس  
 صفت شربت وینا رخم کاسنی نمیکوفه گلسنج از هر یک و ششقال و سنج کاسنی گاو زبان  
 تخم گشوت از هر یک ششقالی همه او یک میان آب چوشانند تا بنماید صاف کرده سی ششقال چند سینه  
 صاف کرده آمیزند و چوشانند تا بقوام آید هر صبح دو اوزه ششقال در آب گلاب حل کرده یک ششقال  
 ریونند خضایی کوفته اضافه نمایند نیم گرم رغبت نمایند و غذا نخورد آب کنند و بعد از آن که در  
 معجون کونی مداوت نمایند صفت معجون کونی زیره یک شنبان زرد و زرد که گذاشته با  
 و در سایه خشک ساخته بریان کرده صاف ششقال فلفل سی ششقال و سداب پودر باغی از هر یک  
 چهار ششقال بوره ارنی یا نمک و ششقال همه اکوفیه بجمه و عسل گداخته سه وزن او و در بشیرند  
 و از یک یک ششقال تاد و ششقال غلو کرده فرو بزند هم در علاج و در معده چون از غلبه صغیر  
 باشد علامت شش کونی و نمانست و چون از استیلابی بلغم بود علامت شش آب قشربان عدم شش کونی است  
 رباعی اگر موجب ریه معده صغیر باشد پس از سه سال آن بمقدور است و در باعث آن ای بلغم  
 نبود + اخراج کونی مداوت کون بر سر صفت بهس پیش بجمیل و فلفل و در فلفل و عاقره ها  
 و مویرج از هر یک ششقال نبات غنک ششقال و بوفه پیش یک ششقال بجمیل و در فلفل از هر یک ششقال  
 و نبات شش ششقال میکنند باقی را سوختن بسیارند همه با کوفته پیخته تبخیر با یک انگشت سیل  
 کنند هم در علاج و در معده چون از سودا باشد علامت شش زشی و نازش سوزش فوم معده رباعی  
 در علت در معده چون داند کس کسین سنج زانصباب سودا شد و پس باید که خورد و بهای بر شیر نهند +  
 از تخم قدیده شبان شش عدس + و بعد از آنکه قیامین خراج بدو از المسک حل یا نوشیدار کنند

صفت سنجبین در استرخاء اللسان گذشت قلوه الکلبین یعنی گی تیره است رباعی چون کلم شود  
 شیر بود طبعش تیز راسته نهای در طریق بر شیر آب جو خوشبهرت بنامه فر + و زورون هر چه درم باشد  
 صفت شربت نیلوفر ذرات الصدروان نشد امراض معده و وجع المعده یعنی در بود  
 چون از یاد بود علامت شش انتقال در و از موضع به موضع رباعی از یاد چو در معده شد عارض کس  
 بیشتر از این استی پاس نفس + ریوننده بشربت وینارش + پر پیرو و شش نشانی اگر در کس  
 صفت شربت وینا رخم کاسنی نمیکوفه گلسنج از هر یک و ششقال و سنج کاسنی گاو زبان  
 تخم گشوت از هر یک ششقالی همه او یک میان آب چوشانند تا بنماید صاف کرده سی ششقال چند سینه  
 صاف کرده آمیزند و چوشانند تا بقوام آید هر صبح دو اوزه ششقال در آب گلاب حل کرده یک ششقال  
 ریونند خضایی کوفته اضافه نمایند نیم گرم رغبت نمایند و غذا نخورد آب کنند و بعد از آن که در  
 معجون کونی مداوت نمایند صفت معجون کونی زیره یک شنبان زرد و زرد که گذاشته با  
 و در سایه خشک ساخته بریان کرده صاف ششقال فلفل سی ششقال و سداب پودر باغی از هر یک  
 چهار ششقال بوره ارنی یا نمک و ششقال همه اکوفیه بجمه و عسل گداخته سه وزن او و در بشیرند  
 و از یک یک ششقال تاد و ششقال غلو کرده فرو بزند هم در علاج و در معده چون از غلبه صغیر  
 باشد علامت شش کونی و نمانست و چون از استیلابی بلغم بود علامت شش آب قشربان عدم شش کونی است  
 رباعی اگر موجب ریه معده صغیر باشد پس از سه سال آن بمقدور است و در باعث آن ای بلغم  
 نبود + اخراج کونی مداوت کون بر سر صفت بهس پیش بجمیل و فلفل و در فلفل و عاقره ها  
 و مویرج از هر یک ششقال نبات غنک ششقال و بوفه پیش یک ششقال بجمیل و در فلفل از هر یک ششقال  
 و نبات شش ششقال میکنند باقی را سوختن بسیارند همه با کوفته پیخته تبخیر با یک انگشت سیل  
 کنند هم در علاج و در معده چون از سودا باشد علامت شش زشی و نازش سوزش فوم معده رباعی  
 در علت در معده چون داند کس کسین سنج زانصباب سودا شد و پس باید که خورد و بهای بر شیر نهند +  
 از تخم قدیده شبان شش عدس + و بعد از آنکه قیامین خراج بدو از المسک حل یا نوشیدار کنند











رباعی هر کس بود علت استسقاایش + آتش ده و شیر تر فرمایش + از روی دوا اگر کسیر  
 نشود + و او هم میان شتران کجایش + پوشیده نماید که همچنان شیر تر مستی نصیب است + و این شتر تر  
 مفید بود و یرقان اصغر یعنی زردی بدن بسبب کثرت صفرست یا اتساع استفرغ اصغرا  
 رباعی هر کس یرقان ربود صبر از جانش اسماال و فی عرق موافق و آتش هر روز پس از این  
 مزج و نخود و قند حب بانس هم در علاج یرقان + و زینت زردی چه عوام و چه خواص چونید به آ  
 کاسنی راه خلاص و زرا که خلاصی نشود حاصل از او نوشند سکنجبین و نیایبی خاص صفت  
 سکنجبین و نیایبی از که بذر الورد از هر یک هشت درم تخم کاسنی نیمه کوفته چهارم  
 پوستین کاسنی پوستین کبر پوستین کرفس پوستین کزبان از هر یک سه درم همه را در دست  
 بیشتر و شقال آب می شقال هر که بگز و کبک می گذاشته بود چنانچه تا بنیاد او کشتند و  
 شقال قند سپید همان کرده آمیزند و بچوشانند تا باقیوام آید و به صباغ می کشند و به قند  
 عرق کاسنی حل کرده رغبت فرمایند و در آنجا آب بگرفته و مرغ جوان و ماش مقشیر و نشانه  
 آب زردی یا آرد و اندک یا تمر مندی گفته باید دانست که یرقان با سود نیز پیدا شود + بیشتر است  
 سودا یا از اتساع استفرغ سودا حادث گردد و علامت آن اخراج سودا است و بعد از آن باید  
 دانسته شد در صغرا امراض طحال و رم الطحال یعنی آماس سبز علامت می آید بود که چون است  
 بر صوفش نشانند در زیاد شود رباعی آماس سبز اگر باشد عافین بر نیز نمازید و باید باشد عافین  
 با قرص کبر سکنجبین خورد که بود بر جان توفیق مند رستی فایض صفت قرص کبر پوستین کبر کبر  
 زراوند طویل در دو درم شقال و فلفل سیاه از هر یک شش درم همه را کوفته و بچینه سی درم بر کرده  
 چار و رم اشق در آن حل کرده باشند بشیرند و قرصها کنند و به صباغ می کشند و به شقال کبر سکنجبین  
 صفتش در استسقا که شت و لبست شقال عرق باویان با آب حل کرده میل نمایند و غذا نخورند آب  
 قند هر که کند نفخت الطحال یعنی باد سبز علامت می آید است که چون است بروی نشانند در  
 شود رباعی چون باد سبز شد دلش اضماعه از باد و تر اقره غایط + باید که خوی شربت و نیایبی

یرقان اصغر یرقان  
 درم طحال  
 نفخت الطحال  
 درم طحال

یرقان اصغر یرقان  
 درم طحال  
 نفخت الطحال  
 درم طحال





چهارت که گرم سده را گویند علامتش نفور از طعام چرب دل شود چیدن نان و خشکی لبها  
 در بیداری و آب فتن مان در خواب است و زردی لون و در بدن است رباعی از بهر علاج کوفته  
 چوسلک و قبیل و برنگ ب نیل آر بکفت ، با ترد و قسط و سرخس و شش و سبک و شیر گاو و خور  
 به شغف و صفت ترتیب او دیدند که در قبیل و برنگ ترشش و ترس از هر یک در دست  
 حب نیل و ترید و شیخ از هر یک نیم درم همه را کوفته و بخت یک ساله شیر گاو آینه شیر گرم بیاشاند تبس  
 آنرا که در دو اند خوانند علامتش خروج آن به اجابت طبیعت است و گاهی بغیر آن بود رباعی از بهر  
 که در دانه بدستوسلک ، خریاد برنگ و سرخس و ترس و شش و سبک و شیر گاو و خور  
 و نه برض خلط ، صفت ترتیب او دیدند که در قبیل و برنگ و شغال خوزه شغال خرمی است بیرون کرده  
 و شغال در این فقیه حقیقه کبشغال ترید بدستوی که از او ستاد خود رحمت المودیده اضافه نماید فغ عظمی  
 همه اجدا کوفته هم آمیزند در وقت خواب میل کنند و الی شش و در الخ یعنی کربک  
 ششید بکرم که علامتش خاریدن به سفره و ظم و وی به اجابت طبیعت است و از خوردن شیر شیرین  
 افزون گردد رباعی در روده اگر دیدش کرم ضعیف و خارده هر در موضع مخصوص حریف ، چون  
 شاف کنی ز صبر و شوخیزد ، از کرم ضعیف جسم پراخیف ، ز حیر صادوق یعنی کناک استین علامتش  
 آن بود که بعد از این طبیعت عارض شود چون تخم تریحان و کتوبه و اسپنول و بازنگ و اشال آنها  
 بشریت قند و گلاب بند زود به اجابت طبیعت ، آید رباعی از گرمی اگر بود ز حیر صادوق  
 ربیبی و بیج باشد لائق ، باشد چور سردی نتوان مانع شد ، کریششاد و بطیب حادق صفت  
 ربیبی در علاج تی تخم ریافت صفت بر شش افلفل سپید بند البیج از هر یک است شغال افیون  
 و شغال تخم شغال تنبل و عاقره حاد فریبون از هر یک شغالی همه با کوبند و بیزند و بعد  
 شغال محسل بنه صبح و انگ نخل که کرده فرو بند و غذا به شیخ تف داده خورد ز حیر کاذب یعنی  
 کناک و روشن علامتش آنست که بعد از قبض طبیعت حادث گردد و چون چار تخم و بند زود  
 دفع نشود رباعی عارض چوشور حیر و نبود صادوق ، میدان که نیز و یک طریب حادق

طبیعت چرب  
 چنان که در این کتاب مذکور است  
 از جهت اینست که طبیعت چرب  
 در بدن است و در خواب است  
 و زردی لون و در بدن است  
 رباعی از بهر علاج کوفته  
 چوسلک و قبیل و برنگ ب نیل آر بکفت  
 با ترد و قسط و سرخس و شش و سبک  
 و شیر گاو و خور به شغف و صفت  
 ترتیب او دیدند که در قبیل و برنگ  
 ترشش و ترس از هر یک در دست حب نیل  
 و ترید و شیخ از هر یک نیم درم همه  
 را کوفته و بخت یک ساله شیر گاو  
 آینه شیر گرم بیاشاند تبس آنرا که  
 در دو اند خوانند علامتش خروج آن  
 به اجابت طبیعت است و گاهی بغیر آن  
 بود رباعی از بهر که در دانه بدستوسلک  
 ، خریاد برنگ و سرخس و ترس و شش  
 و سبک و شیر گاو و خور و نه برض خلط  
 ، صفت ترتیب او دیدند که در قبیل  
 و برنگ و شغال خوزه شغال خرمی است  
 بیرون کرده و شغال در این فقیه حقیقه  
 کبشغال ترید بدستوی که از او ستاد  
 خود رحمت المودیده اضافه نماید فغ  
 عظمی همه اجدا کوفته هم آمیزند در  
 وقت خواب میل کنند و الی شش و در  
 الخ یعنی کربک ششید بکرم که علامت  
 ش خاریدن به سفره و ظم و وی به  
 اجابت طبیعت است و از خوردن شیر  
 شیرین افزون گردد رباعی در روده  
 اگر دیدش کرم ضعیف و خارده هر در  
 موضع مخصوص حریف ، چون شاف کنی  
 ز صبر و شوخیزد ، از کرم ضعیف جسم  
 پراخیف ، ز حیر صادوق یعنی کناک  
 استین علامتش آن بود که بعد از این  
 طبیعت عارض شود چون تخم تریحان  
 و کتوبه و اسپنول و بازنگ و اشال  
 آنها بشریت قند و گلاب بند زود به  
 اجابت طبیعت ، آید رباعی از گرمی  
 اگر بود ز حیر صادوق ربیبی و بیج  
 باشد لائق ، باشد چور سردی نتوان  
 مانع شد ، کریششاد و بطیب حادق  
 صفت ربیبی در علاج تی تخم ریافت  
 صفت بر شش افلفل سپید بند البیج  
 از هر یک است شغال افیون و شغال  
 تخم شغال تنبل و عاقره حاد فریبون  
 از هر یک شغالی همه با کوبند و بیزند  
 و بعد شغال محسل بنه صبح و انگ  
 نخل که کرده فرو بند و غذا به شیخ  
 تف داده خورد ز حیر کاذب یعنی کناک  
 و روشن علامتش آنست که بعد از  
 قبض طبیعت حادث گردد و چون چار  
 تخم و بند زود دفع نشود رباعی  
 عارض چوشور حیر و نبود صادوق ،  
 میدان که نیز و یک طریب حادق

از خوردن بجز آن منع کرده بر باد آن مرض طبیعت خالق صفتش چون در وقت بخت  
 و اشتغال برین بخت قال به اسهال و انتقال محمود و بیدرم باویان و آینه وین با بریدر بیدرم  
 چه اگر بکنند بر بیزند و بدو اشتغال غسل است اشتغال قد سپید صاف کرد و بتوان آرزو بستر  
 و شربت سکه اشتغال غلظت کرده فرو برند و مقدار سی آب گرم از محققان بریاستاسن و هندان  
 نقشه و اگر او اسفناخ فرماید امراض مقعدی بواسیر کثایت است که دانه میوه بر سر  
 بود در پاجی در رخ بواسیر طبیعت حاذق + هم نمیزد هم آنا را در آن و صاف شود  
 نماید تجویز مرغ و اگر او آب زکس خالق یعنی صاف و آنا را هم در آن نشاند  
 نمائی هم در علاج بواسیر با عی بر رخ بواسیر عینیه هم در آن چون گوشت بند  
 قول طبیعت حاذق + مخلوط بجهت نقل چند آن کرده و کز ویدان خالی به بر خورد معاشق +  
**صفت حب متقل پوست بلیله کابل و بلیا سیاه** این بکایت ورم سستینج سکه درم خورد  
 سفید و ورم هم بر آن وقته بختی سی ورم آب گندنا که پانزده ورم متقل زرق در آن حل کرده  
 باشند شسته حب تا کنند و هر صبح دو ورم فرو برند و در آب مرغ جوان نمائش متقل و اگر او  
 اسفناخ کنند و پوشیده نمایند که همچنان حب متقل در بواسیر نافع است اطر فیل  
 متقل نیز نافع است و نافع تر از هر دو بزعم باری از مجربان خوردن اقیهون بهاد  
 الجیس است **صفت اطر فیل متقل متقل سی** اشتغال گندنا یا آب گرم حل نمایند و صاف کرده در شتاب  
 اشتغال غسل گداخته بخواهم آید و پوست بلیله زرد و پوست بلیله کابل و آید نسقی از هر یک اشتغال کوفته بخت  
 بدان سینه از کیمتقال تاده اشتغال غلظت کرده فرو برند و کیفیت خوردن اقیهون بهاد الجیس است که  
 به اشتغال اقیهون او در خطی که در وقت اشتغال بهاد الجیس هم ساخت چندان بمالند که نه خوردن با نوبه پس  
 در آن شیرین و در وی حل کرده و صاف نموده و در وقت اشتغال بهاد الجیس هم ساخت چندان بمالند که نه خوردن با نوبه پس  
 نیز این اشتغال سنا و کی است و نایده و صاف نموده اضافه آن نمایند و با الجیس چند گرم که یک سکه بزرگ  
 در آن هم به نیش و کرم نما آید و در آن کینه تاره آید و نیش بهاد شود و صاف کنند و از او است بواسیر سینه

در وقت اشتغال بهاد الجیس هم ساخت چندان بمالند که نه خوردن با نوبه پس  
 در آن شیرین و در وی حل کرده و صاف نموده و در وقت اشتغال بهاد الجیس هم ساخت چندان بمالند که نه خوردن با نوبه پس  
 در آن شیرین و در وی حل کرده و صاف نموده و در وقت اشتغال بهاد الجیس هم ساخت چندان بمالند که نه خوردن با نوبه پس

در وقت اشتغال بهاد الجیس هم ساخت چندان بمالند که نه خوردن با نوبه پس  
 در آن شیرین و در وی حل کرده و صاف نموده و در وقت اشتغال بهاد الجیس هم ساخت چندان بمالند که نه خوردن با نوبه پس









که آن به بیشتر شربت انیسقال تا دو مثقال مخلو که کرده فرویز و نمداکما به خورند پس به اسجول  
 یعنی نباشد بول چون از سردی مزاج بود و علامتش در جستن نفس و بیافس از عدم تشنگی ریاضی  
 هر که از حبس بول گردیده دلیل بر سردی مزاج بود یا بدلیل بول که بکشد آب را به علاج با کوره  
 مدنی نمند و راحلین و اگر کوره از سیسیر نشود رنگ شیا بود بر احوال و جسته جسته سینه سینه در اعلیین یعنی  
 سوراخ اگر گذا ندید و دو انگ صلیت که انگیزه گویند در نیم سینه در حکم کوزه چکان غیره نبیند و ما  
 نبات و آب برگم نشیند و آب برگم زمان زمان بریزد بر آب و سینه و سینه در سینه و سینه  
 یا به مزاج بول نمیکوفت و شیر و سوزاک و کند و هرگاه که بول قهاصا کند بر سینه یا نباشد و این  
 حرقت البول یعنی سوزاک نماه سیش کثرت صواب و یا غیر آن بر پا می آید اگر سینه  
 سوزاک الم و سینه از سپهان هر دم باید که خورد شیر و خرفه و قند هر روز با کوزه  
 و صفت درص کا کج مغز خیار و مغز تخم بادام و مغز بادام مقشر و رب السوس و نشانه سینه  
 و کتیر از خون سیاوشان و کند در ریانی و کا کج لیمو و سکت پرده گویند از هر یک و درم تخم  
 زرفسن و درم و نیم افیون یکدرم همه را کوفت و نخت با آب باویان بسبب سینه در قرحها کنند  
 هر روز به نیم درم و ریال شیر خرفه که بده شقال قند سپید شیرین کرده باشد خنک و بول  
 خرمایند و غذا مشرقش و اگر کشتیر شیر خشکاش خورند سلسل البول یعنی بی انسیار آمدن  
 بول چون از سردی نشانه بود علامتش عدم تشنگی و خروج بول بی سوزش ریاضی در سلسله بول از کند  
 و درم و در سه برابرش نه افزون نه کم سالی و بقند سوده اش سبب کینی آسیر و شوی بهی به  
 صحت از غم البول فی الفراش یعنی بی اختیار آمدن بول در خواب چون از سستی  
 نشانه بود بواسطه غلبه رطوبت علامتش سردی زیاد و بی رنگی قاروره ریاضی در خواب کینی بول  
 آن به که مدام پر پیوسته ز کثرت سیل طعام و ز بهر مدا و خوری از بر شمشاد و انگلی هم صبح و انگلی  
 و بزرگ شام صفت بر شمشاد و علاج دیگر ریافت و یا به عطش که عبارت است از عطش سخرطه و آرزوی  
 و احمی و خرویش در اندک زمانی بدون تغییر ریاضی ای بوده بی علاج مرضی احم

عصاره سخی  
 بول از سردی مزاج  
 علامتش در جستن نفس  
 و بیافس از عدم تشنگی  
 ریاضی  
 هر که از حبس بول  
 گردیده دلیل بر سردی  
 مزاج بود یا بدلیل  
 بول که بکشد آب را  
 به علاج با کوره  
 مدنی نمند و راحلین  
 و اگر کوره از سیسیر  
 نشود رنگ شیا بود  
 بر احوال و جسته  
 جسته سینه سینه  
 در اعلیین یعنی  
 سوراخ اگر گذا  
 ندید و دو انگ  
 صلیت که انگیزه  
 گویند در نیم  
 سینه در حکم  
 کوزه چکان  
 غیره نبیند و ما  
 نبات و آب برگم  
 نشیند و آب برگم  
 زمان زمان  
 بریزد بر آب و  
 سینه و سینه  
 در سینه و سینه  
 یا به مزاج بول  
 نمیکوفت و شیر  
 و سوزاک و کند  
 و هرگاه که بول  
 قهاصا کند بر  
 سینه یا نباشد  
 و این  
 حرقت البول  
 یعنی سوزاک  
 نماه سیش  
 کثرت صواب  
 و یا غیر آن  
 بر پا می آید  
 اگر سینه  
 سوزاک الم  
 و سینه از  
 سپهان هر دم  
 باید که خورد  
 شیر و خرفه  
 و قند هر روز  
 با کوزه  
 و صفت درص  
 کا کج مغز  
 خیار و مغز  
 تخم بادام  
 و مغز بادام  
 مقشر و رب  
 السوس و نشانه  
 سینه  
 و کتیر از  
 خون سیاوشان  
 و کند در  
 ریانی و کا  
 کج لیمو و  
 سکت پرده  
 گویند از هر  
 یک و درم  
 تخم زرفسن  
 و درم و نیم  
 افیون یکدرم  
 همه را کوفت  
 و نخت با آب  
 باویان بسبب  
 سینه در  
 قرحها کنند  
 هر روز به  
 نیم درم و  
 ریال شیر  
 خرفه که بده  
 شقال قند  
 سپید شیرین  
 کرده باشد  
 خنک و بول  
 خرمایند و  
 غذا مشرقش  
 و اگر کشتیر  
 شیر خشکاش  
 خورند سلسله  
 البول یعنی  
 بی انسیار  
 آمدن بول  
 چون از سردی  
 نشانه بود  
 علامتش عدم  
 تشنگی و  
 خروج بول  
 بی سوزش  
 ریاضی در  
 سلسله بول  
 از کند  
 و درم و در  
 سه برابرش  
 نه افزون نه  
 کم سالی و  
 بقند سوده  
 اش سبب  
 کینی آسیر  
 و شوی بهی  
 به صحت از  
 غم البول  
 فی الفراش  
 یعنی بی  
 اختیار آمدن  
 بول در خواب  
 چون از  
 سستی  
 نشانه بود  
 بواسطه  
 غلبه رطوبت  
 علامتش  
 سردی زیاد  
 و بی رنگی  
 قاروره  
 ریاضی در  
 خواب کینی  
 بول آن به  
 که مدام  
 پر پیوسته  
 ز کثرت سیل  
 طعام و ز  
 بهر مدا و  
 خوری از بر  
 شمشاد و  
 انگلی هم  
 صبح و انگلی  
 و بزرگ  
 شام صفت  
 بر شمشاد  
 و علاج  
 دیگر ریافت  
 و یا به  
 عطش که  
 عبارت است  
 از عطش  
 سخرطه و  
 آرزوی  
 و احمی و  
 خرویش در  
 اندک زمانی  
 بدون  
 تغییر  
 ریاضی ای  
 بوده بی  
 علاج  
 مرضی احم





علامتش سرفی و سرعت خروج دم و مالل بودن وی بزروی است و تحقیق لوبن منبیشود رباعی  
 در کثرت طشت چون بود حرمت عین چیزی نبود چو فصد شد بدین با وقت هم منقلطش گزندی به بیدار  
 بود سیل دم و گردوشین، شد بستن است وندی پستان و منقلطش چیز اگر گویند که ماوه را غلیظ گرداند چون  
 برسیه گوشت گاؤ احتباس الطشت یعنی بسته شدن حیض چون از افراط سمن بود علامتش وجود  
 سببست و چون از رسده بود که سبش بلغم بود علامتش سستی اعضا و بطون منبش بزرگی قاروره رباعی  
 چون حیض شود بسته ز افراط سمن باید که کنی بجه تهنیل بدن + از رسده اگر بوی نفقش سیده منفتحت  
 در سرد غلن به سمن فری است و تهنیل لانگر گردانیدن و منفتح چیز را گویند که وقع کند ماوه را که سبب  
 سده شده چون کرفس کاسنی رلق یعنی پرده که برود مان فرج صاوت گردد و مانع ادخال قضیب  
 رحم میشود رباعی هر که ز رلق ناتوان گردد زن + مردش نتواند که شود حضرت زن + میدان که علاج  
 آن نیز یک حکیم ممکن نبود هیچ غیر از این + سوال رحم یعنی پیش آمدن زردان علامتش در عظیمه  
 و منق و خاصه یعنی در تهنیلگاه و ظهر یعنی در پشت و لرزیدن اعضا است رباعی هر زن که تورم  
 گشته عیان + باشد چو رطوبت رحم باعث آن + از بر آزار اش بزوری دو سه بار به یک قبش زغالیه غایدان  
 صفت غالیه در حقیقان سرد و تر و شدر جا که صاحبش مشابه زن حامله بود از بزرگی شکم و بستگی حیض غیر  
 آن چون از باد غلیظ بود علامتش انتفاع نبشردن و مالیدن و کاسر الریاح خوردن رباعی از باد  
 غلیظ اگر جاگشت عیان + بشو تخم که سود بینی ز زبان + گرد دست دید که در کشی بار اصول + بینی زرد واره  
 مرض ربایان + صفت بار الاصول در علاج ریح المشانده انسه شد اختناق الرحم که چون  
 صرع بهر خپ بدقت عارض شود و از وی بخودی دست دید چون از حبس منی باشد علامتش  
 راحت یافتن از سیلان رطوبت رحم در وقت ظهور علت است و فرق میان این علت و صرع آنست  
 که درین علت عقل بکلی زائل نشود و بجلا صرع که در وی عقل منقود گردد رباعی ز زراچو شد  
 از حبس منی در زردان + بنجیکه ز خود و بهر خپ از آن + او را زنی جلاء ولی گاه که + مردی باید چو  
 و پر زور جوان **لصحت الرحم** یعنی با زردان علامتش در روزیر ناف و تنفر شدن از

بیان داد که جنون  
 کبش در جنون  
 شغال که او را طشت  
 و در جزو او اگر کم  
 کسب جنون  
 صاف است او را جنون  
 طنج حبس است او را جنون  
 درین باب بود نسبت  
 علاج نامه شهیدان  
 جزوای بودی در جنون  
 ناسواق ترین جنون  
 نخلان اختناق الرحم  
 اذق است  
 فرجه کردن از عطرات  
 و نشانیان شهیدان  
 اختناق الرحم از عطرات  
 است و منقود است  
 و الحجاب علی الطلین  
 نوده العاده







